

محمد غفوری*

تعامل نخبگان مسلمان خاورمیانه در برابر هژمونی آمریکا: فرصت‌ها و تهدیدها

۲۳

چکیده

اکنون ساختار نظام بین‌الملل در راستای تداوم برتری آمریکا و قدرت تعیین‌کننده این کشور پیش می‌رود. همچنین، در قرن بیست و یکم خاورمیانه با ساختاری تازه از روابط بین کشورهای قدرتمند در زمینه‌های اقتصادی و نظامی روبه‌رو است. ایده اصلی این پژوهش این است که با وجود تمایلات یکجانبه‌گرایانه آمریکا که در دوره‌های مختلف و شرایط مساعد جهانی و منطقه‌ای خود را نشان داده است، چهره تازه خاورمیانه نیازمند ارایه رهیافتی جامع برای تبیین امنیت ملی در این منطقه است. نوشتار پیش روی، با طرح فرضیه گفته شده، تلاش دارد تا به این پرسش کلیدی پاسخ دهد که آیا اکنون ساختار نظام بین‌الملل و رویکرد کاخ سفید - چنانچه در لایه‌های تعاملات خارجی مسالمت‌آمیز کشورهای خاورمیانه رقم خورد - در جهت برتری آمریکا پیش می‌رود؟ یافته‌های این نوشتار حاکی از آن است که فرضیاتی مانند نزاع و خشونت برای مقابله با یکجانبه‌گرایی آمریکا از استنادات کمتری برخوردارند. در عوض، مکانیزم‌هایی مانند تساهل، عقلانیت و تعامل برای جلوگیری از تحکم سلطه آن کشور بر خاورمیانه، موجه‌تر به نظر می‌رسد.

کلید واژگان: تعامل، هژمونی، نخبگان، نظم نوین، رویداد یازدهم سپتامبر، نومحافظه‌کاران، اسلام‌ناب، اسلام اصلاح‌گرا.

* دکتر محمد غفوری، عضو هیأت عملی دانشگاه شهید بهشتی است. فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی - آمریکاشناسی، سال ششم، شماره ۲، بهار ۱۳۸۴، ص ۲۳-۴۸.

دیباچه

دنیا همواره شاهد پیدایش قدرتهای بزرگ و سلطه آنها بر ساختار جهانی بوده است. شارل پنجم، لویی چهاردهم، ناپلئون یکم، هیتلر و موسولینی هر یک تهدیدهای هژمونیک برای اروپا بودند و نوعی واکنش منفی را ایجاد کردند که به تغییر افق ژئوپولیتیک منجر گردید.^۱ از ویژگیهای نظام بین الملل، تحولات شگرف در ابعاد گوناگون آن است. به نحوی که سیاست خارجی و دیپلماسی دولتها نیز از این تحولات در امان نیستند. تجارب تاریخی نشان می دهد که قدرتهای بزرگ و بازیگران اصلی صحنه سیاست جهانی، پس از ایجاد هر دگرگونی در جهان، بر مبنای نگرش استعماری خود، به منظور پیروی ممالک ضعیف از منویات آنها با نگاهی آرمانگرایانه به طراحی سیاستهای جهانی پرداخته اند. تاریخ تحولات سیاسی جهان، حاکی از آن است که غالباً پس از پایان یک دوره طولانی جنگها - به ویژه جنگهای بین الدولی - مجموعه قدرتهای پیروز، همانند مجلس مؤسسان، طرح یک نظام بین المللی را بر پایه توافق میان خود، پی ریزی نموده، سرنوشت دنیا را رقم زده اند. به عنوان مثال، جنگهای ناپلئونی در اروپا منجر به پیدایش کنگره وین در سال ۱۸۱۵ و بروز «نظم نوین» گردید. جنگ جهانی یکم، نظم ورسای را به دنبال داشت. پایان جنگ جهانی دوم، به نظم یالتا-پتسدام گرایید و به شکل گیری دوران جنگ سرد منجر شد که سالها نظم خاصی را بر جهان اعمال کرد. فروریختن دیوار برلین، ساماندهی دوران پس از جنگ سرد را به وجود آورد.^۲ رویداد یازدهم سپتامبر، استراتژی جدید آمریکا در برخورد با مسایل جهانی و امنیت داخلی، تحت عنوان «پروژه قرن جدید آمریکایی»^۳ نام گرفت و به عنوان مبانی سیاستهای آینده آن کشور مطرح گردید. هدف از این پروژه، گسترش رهبری جهانی آمریکا و تعیین جایگاه عالی برای نقش آمریکا در تحولات بین المللی اعلام شده است. این پروژه از آمریکا می خواهد سیاست خارجی دولت ریگان را تعقیب کند. زیرا بنیانگذاران و مهره های اصلی تفکر محافظ کاری در قالب محافظه کاران نوین، در دوران ریاست جمهوری رونالد ریگان ظهور کردند. بنابراین، نسل نخست نومحافظه کاران آمریکا، عناصر اصلی دولت ریگان را تشکیل می دادند. به همین روی، نومحافظه کاران را «ریگانیسم» نامیده اند. از قرائتهای به عمل آمده از رویداد یازدهم سپتامبر،

چنین بر می آید که راهبرد نوین آمریکا مشابه و متأثر از راهبردهای کهن است. این راهبرد بر محور «دشمن» و «ضرورت تقابل مطلق» با آن قرار دارد و هدف از آن، سازمان دهی تشکیلات بین الملل با محوریت یک قدرت هسته ای توسط آمریکا است. در این منظر، انحصار سیاسی و برتری هسته ای از آن آمریکا خواهد بود. در پی آن، نظم جهانی هم همگام با تمایلات این بازیگر ادامه خواهد یافت. بنابراین، این دوره با عنصر تهاجم از ناحیه قدرت برتر، طراحی می گردد و سایر بازیگران، به ویژه مخالفین یا معارضین خط مشی دیگری جز انقیاد یا مقابله ندارند. در این شرایط، آشوب، هرج و مرج و توسل به زور به بهانه برقراری صلح افزایش می یابد؛ حال آنکه در نظام بین الملل دوران جنگ سرد، دو ابر قدرت شرق و غرب، هر یک بر بخشی از جهان سیطره داشتند و برای گسترش نفوذ خود در سایر حوزه ها با یکدیگر در رقابت بودند. این رقابت - که جزو لایتجزای آن بود - با تلاش هر یک به منظور گسترش پایگاه ایدئولوژی و پایگاه سیاسی خود در عرصه جهانی نیز تقویت می شد. بنابراین، اکنون نظام بین الملل با فقدان مواجه است و قدرتهای بزرگ هنوز واکنشی که مطابق با تئوری توازن قوا باشد ارائه نداده اند. به عبارتی قطبهای قدرت به شکلهای دیگری در جهان وجود دارند. اما سرنوشت و ساختار قدرت جهانی در جهان تک - چند قطبی به گونه ای است که آمریکا در کلیه مؤلفه های قدرت، در بالاترین سطح آن قرار دارد و عمده ترین نقش را در ساختار قدرت جهانی ایفا می کند. بنابراین، به عنوان تنها ابر قدرت، منافع بی شماری دارد و بدون آنکه به حذف رقیب بپردازد، در جهت گسترش آن در همه مناطق دنیا در تلاش است. آمریکا این فرصت طلایی را بدون مشکل حضور نظامی ناشی از فروپاشی شوروی، در خلیج فارس جست و جو می کند. در تحلیل این سیاست می توان به تمایل آمریکا برای تحمیل نظم نوین جهانی، منافع صادر کنندگان تسلیحات و نفوذ گروههای صهیونیستی در داخل آن کشور اشاره نمود.^۴

رویداد یازدهم سپتامبر و فضا سازی برای اقدامات

چنان که «کریستوفر لین» (Christopher Layne) از کارشناسان برجسته «مدرسه مطالعات بین المللی» در دانشگاه میامی اظهار کرده، رویدادهای یازدهم سپتامبر، ایجاد

فضایی تازه برای تحصیل هدفی از پیش تعیین شده فراهم آورده که در پی اضمحلال اتحاد جماهیر شوروی، نزد دولتمردان آمریکا اولویت یافته بود. پس از زوال نظام کمونیستی و ایجاد خلاء در سطح مناسبات جهانی، رویکردهای متفاوتی به منظور ادامه راه حل مناسب برای برقراری نظم جهانی عرضه می شود که به نوعی، بازیگری آمریکا را در آینده نه چندان دور نشان می دهد. در تفسیر «میشل دش» در برخورد تمدن،^۵ جامعیت بیشتری وجود دارد. وی از سه حوزه سیاست گذاری امنیت ملی یاد کرده است که عبارتند از: الف. موج نخست، دستیابی آمریکا به بمب اتمی بود که با تأثیر پذیری از فضای جنگ جهانی به وقوع پیوست و نوعی عقلانیت را در فضای امنیتی حاکم ساخت. با توجه به نیروی تخریبی عظیم بمب اتمی، گرایش به نظریه هایی چون «بازدارندگی» فراهم آمد که نتیجه حزم و احتیاط بازیگران بود؛ ب. موج دوم، موسوم به «موج دوران جنگ سرد»، منجر به تغییر سیاست امنیتی با جهت گیری نظامی، به نفع معادلات سیاسی جدید گردید. شرایط سنگین تهیه، تولید و نگهداری سلاحهای هسته ای توسط اتحاد جماهیر شوروی و اثرات ویرانگر جنگ ویتنام برای آمریکا در پایان دهه ۱۹۷۰ و آغاز ۱۹۸۰ موجب آن شد؛ ج. سومین موج، «موج پساجنگ سرد» را در بر می گیرد که به عقیده «پیتر کاتزنشتاین»، متأثر از فرهنگ جهانی بود. آخرین موج به میزان قابل توجهی، الهام گرفته از ارزشها و منافع بازیگر پیروز دوران جنگ سرد، یعنی آمریکا است. در چنین فرآیندی، قدرت برتر با مطرح ساختن نظراتی چون «پایان تاریخ» فوکویاما و «برخورد تمدنها» هانتینگتن، بر آن است تا هژمونی ایده آل خود را به دست آورد.

به تعبیر «دش» گفتمان مسلط پس از زوال کمونیست، گفتمان سلطه بود که سیاست گذاران آمریکا به وضوح در صدد تحقق آن بوده اند. بنابراین، دور از مصلحت نبود که اقدامات زیر توسط کشورها و گروههایی که موقعیت خود را در معادلات بین المللی در خطر دیدند، صورت بگیرد: عملیات بمب گذاری در مرکز داد و ستد جهانی در سال ۱۹۹۳، انفجار سفارتخانه های آمریکا در کنیا و تانزانیا در سال ۱۹۹۸، حمله به برج کوبار در عربستان در سال ۱۹۹۶ و حمله به ناو نظامی آمریکا در سواحل یمن و رویدادهای یازدهم سپتامبر، جملگی اقداماتی دشمنانه و تلافی جویانه در راستای مقابله با نظم حاکم آمریکایی به شمار

می آیند که امروز جهان گواه آن است. غسان العز، استاد علوم سیاسی در دانشگاه لبنان، شواهدی در تأیید راهبرد امنیتی مبتنی بر «سلطه آمریکا» دارد. وی به ارایه مستندات از سیاست خارجی آمریکا در فردای پس از جنگ سرد می پردازد که بر گفتمان هژمونی آن کشور پیش از یازدهم سپتامبر مبتنی است. طرح مفهوم «دشمن مجهول» به جای اتحاد جماهیر شوروی در سیاست خارجی آمریکا در سال ۱۹۹۷- که بعداً در مقولاتی چون تروریسم بین المللی، بنیادگرایی اسلامی و تهدید ناشی از سلاحهای کشتار جمعی، مفهوم سازی شد - و پیشنهاد راهبرد «بازگشت خود آگاهانه به عقب»، از طرف پنتاگون در همان سال که مآلاً به اصل «آمادگی ارتش آمریکا برای جنگ در مکانهای دور دست با هدف پیروزی انجامید» - از آن نمونه اند.^۶

در نتیجه، خلاء گفتمانی پدید آمده پس از فروپاشی شوروی، تلاشی بود برای تدارک آن در دو حوزه عمل و نظر. در حالی که گروهی به پیروی از روپسینگه و ریچارد فالک، رویکردی بین گفتمانی و الگوی «چندجانبه گرایی» را در عرصه بین المللی بر یکجانبه گرایی به عنوان جایگزین الگوی رقابتی دوران جنگ سرد ترجیح می دادند، برخی صاحب نظران مانند لیک، استین و مورگان به «نظم منطقه ای» اشاره داشتند که به گمان آنان صورتی نواز همکاریهای منطقه ای را با حضور نیروهای برتر مد نظر داشت. در این میان، گروه زیادی نیز گفتمان «گفت و گوی تمدنهای» جمهوری اسلامی ایران را مناسب تشخیص دادند. ولی در عمل، گفتمانی که از سوی «مرکز تحلیل سیاست خارجی آمریکا»، شالوده راهبرد امنیت ملی آن کشور را در عصر جدید ترسیم نمود، گفتمان «کسب هژمونی» آمریکا به عنوان بازیگر منحصر به فرد دوران پساجنگ سرد بود.^۷ رویداد یازدهم سپتامبر، اجماع نخبگان سیاسی آمریکا، به ویژه محافظه کاران جدید را در مورد مداخله گرایی گسترده و یکجانبه گرایی که در دهه ۱۹۹۰ شکل گرفته بود، به سطح افکار عمومی کشاند و اذهان عمومی آن کشور را نیز با خود همراه ساخت. تحولات دهه ۱۹۹۰ و اقدامات آمریکا در این دهه، همچون حمله آن کشور به عراق پس از اشغال کویت، مداخله در سومالی و بوسنی - هرزگوین، همراهی و همسویی با راست افراطی اسرائیل، عدم تصویب معاهده منع کامل آزمایشهای هسته ای (CTBT)،

مخالفت با دیوان کیفری بین المللی (ICC)، ارایه تعریفی نوین از مأموریت ناتو و گسترش آن به سوی خاور و اقدام نظامی علیه صربستان مبین اجماع داخلی در آمریکا برای تحکیم فرماندهی جهانی و تثبیت راهبرد یکجانبه گرایی بود. پس از یازدهم سپتامبر، وقوع تحولات ذیل از جدیتر شدن این سیاست حکایت می کند.

الف. مداخله در افغانستان؛ ب. تعریف و گسترش اندیشه جدید در مقابله با تروریسم در خاورمیانه، آسیای جنوب شرقی، آسیای مرکزی و جنوبی؛ ج. تهدید ایران، سوریه و کره شمالی و معرفی هر سه کشور به عنوان محور شرارت؛ د. مخالفت با پیمان کیوتو و خروج از این پیمان؛ ه. فاصله گرفتن از معاهدات بین المللی و رژیمهای کنترل تسلیحات؛ ر. اعمال فشار بر دولتها به منظور ایجاد مصونیت برای آمریکایی ها، در برابر اقدامات خلاف قانون و عدم تحویل آنان به دیوان کیفری بین المللی؛ ز. افزایش عوارض بر واردات فولاد به آمریکا و نقض مفاد WTO؛ ط. تهدید بلژیک در مورد تغییر مقر ناتو در صورت عدم تجدید نظر در قانون محاکمه جنایتکاران جنگی توسط دادگاههای این کشور؛ ی. گسترش حضور نظامی در آسیای مرکزی؛ ک. حمله به عراق بدون دریافت مجوزهای بین المللی.

گسترش حوزه امنیتی آمریکا و تلاش برای رویارویی با تهدیدات و حفظ برتری، با فرض عدم همراهی متحدان در تحولات یاد شده به خوبی نمایان است. سیطره آمریکا در پنج حوزه ارتباطی، فن آوری، نظامی، اقتصادی و سیاسی به آن کشور فرصت داد تا به شکل مؤثر در عرصه های گوناگون حضور یافته و مخالفت سایر قدرتها مانعی جدی در تحقق اهدافش ایجاد ننماید. نو محافظه کاران پس از وقوع حادثه یازدهم سپتامبر، این فرصت را یافتند تا مقوله تروریسم را در سطحی گسترده در حوزه امنیت بین المللی وارد سازند. در این راستا، تهدید داخلی آمریکا، تهدیدی بین المللی و مبارزه با تروریسم، یک مقوله بین المللی تلقی گردید. اقدام نزدیک به ۱۵۰ کشور در بلوکه کردن داراییهای گروههای تروریستی و اقدامات گسترده در شکل ائتلاف علیه تروریسم در سطح جهانی، ابعاد بین المللی سازی موضوع را به روشنی نشان می دهد. سلاحهای کشتار جمعی، دومین مقوله ای بود که نومحافظه کاران پس از یازدهم سپتامبر، در دستور کار جامعه بین المللی قرار دادند. گسترش حضور نظامی یکجانبه

آمریکا در خلیج فارس، آسیای مرکزی، افغانستان و تقویت پیوندهای امنیتی آن کشور با ممالک مختلف، به ویژه در حوزه مبارزه با تروریسم و همچنین افزایش نگرانیها از تهدیدات امنیتی پس از یازدهم سپتامبر و اشاعه نگرانی از به کار گیری سلاحهای کشتار جمعی (هسته ای، شیمیایی و بیولوژیک) در اقدامات تروریستی به آمریکا فرصت داد که اجماع بین المللی را به مقابله با تولید و گسترش این سلاحها معطوف کند. گرچه موضوعاتی چون محیط زیست، قاچاق مواد مخدر، قاچاق انسان، انرژی، بیماریهای واگیردار، اقدامات بشر دوستانه و مبارزه با پول شویی نیز در کنار دو مقوله تروریسم و سلاحهای کشتار جمعی به عنوان عوامل تهدید امنیت بین المللی و چالشهای سیاست خارجی آمریکا در قرن ۲۱ شناخته شده اند.

همچنین وجود افراد و گروههای ذینفوذ اسلامی و نیز گروههای وهابی و تندرو و حساسیت اشغال فلسطین موجب شده که امروزه خاورمیانه به عنوان یکی از زیر سیاستهای بین المللی و از مکانهای اصلی فعالیتهای ضد آمریکایی خوانده شود. انگیزه رشد امپراتوری آمریکا بیشتر بر بستر کاوش برای امنیت مطلق با هدف آسیب ناپذیری قرار داشت و مقوله امنیت در منطقه با تروریسم پیوند خورد، اما رویدادهای یازدهم سپتامبر نشان داد که امنیت مطلق تحت هیچ شرایطی میسر نخواهد بود. با این وجود، این حقیقت قابل توجیه است که افزایش قدرت می تواند هزینه های ناشی از آسیب پذیری را در اندازه قابل قبولی کاهش دهد و خط مشیهای سلطه گرایانه را در چارچوب تأمین منافع دنبال نماید. بنابراین، آمریکایی ها، با در نظر داشتن مجموعه واقعیتهای موجود، تمرکز امنیتی و نظامی خود را پیرامون محور «امنیت متقارن» قرار دادند. این سیاست را می توان توجیهی نظری برای تبیین برنامه آمریکا در منطقه آسیا در رویارویی با مقوله تروریسم و زمینه سازی لازم در ایجاد برداشت مشترک و احساس مشابه در مورد تهدید تروریسم از سوی کلیه دولتهای جهان تعریف نمود. براساس این نظریه، امنیت متقارن، مؤلفه هایی به قرار ذیل خواهد داشت: الف. آمریکا به عنوان تنها قدرت بلامنازع جهان قادر به مقابله با هر تهدید، علیه همه کشورهای جهان خواهد بود؛ ب. ترویج تئوری امنیت دسته جمعی به این معنا که تهدید هر کشور، تهدید آمریکا و متقابلاً تهدید امنیت

داخلی آمریکا، تهدید دیگران تلقی می‌شود؛ پ. پیوند امنیت داخلی کشورها با امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی؛ ج. امنیت متقارن، در عین توجه به مناقشات مرزی، منطقه‌ای و رقابتهای سیاسی، موضوع تهدید تروریسم را در مقطع وسیعتری که توسط آمریکا تدارک دیده شده است در اولویت قرار می‌دهد. حضور ناوگان هفتم آمریکا در غرب اقیانوس آرام و اقیانوس هند، ورود غیر قانونی نظامیان آن کشور در افغانستان و عراق، انعقاد قراردادهای امنیتی با پاره‌ای از ممالک آسیایی، گسترش همکاریهای نظامی با کشورهای جهان و گسترش ناتو به شرق، مکانیسمهای نظامی لازم را برای اجرای سیاست امنیت متقارن فراهم ساخت.^۸

چهره تازه خاورمیانه

با گذشت بیش از نیم قرن از شروع نهضتهای استقلال طلبی دهه ۱۹۵۰ میلادی، خاورمیانه بار دیگر شاهد تبلور «بیگانه ستیزی» به شکل نظامی و با توجیهای سیاسی آن شد. این تحركات، اندیشه‌های سیاسی منطقه را تحت تأثیر قرار داد و موجب تباهی نیرویی گردید که می‌توانست مصروف عمران، اقتدار و ثروت یابی گردد. در این فرآیند، گروههای متعددی با ویژگیهای خاص از یکدیگر قابل تفکیک هستند. برخی از نویسندگان و روشنفکران جهان اسلام که فضای عمومی مخالفت با سیاستهای آمریکا را در منطقه ایجاد کرده‌اند با بهره‌گیری از این فرصت برای خنثی کردن هرگونه سوء برداشت مبنی بر نسبت دادن این گونه عملیات به مسلمانان، اقدام به محکوم کردن آن نمودند. شخصیهایی چون سیدمحمد خاتمی، رییس جمهور ایران، همچنین نخبگان دینی برجسته‌ای مانند شیخ طنطاوی، رییس دانشگاه الازهر و شیخ عبدالعزیزالشیخ مفتی مشهور عربستان و شیخ یوسف القرضاوی، اندیشمند بزرگ اسلامی از این نمونه هستند.^۹ امروز بیشتر افراطیون مسلمان به دولتهای خود فشار می‌آورند تا در چارچوب روابط دو جانبه، واشنگتن را مجاب سازند که راهبرد جدید خود را به کنار نهد.^{۱۰} در این میان اپوزیسیونهای سیاسی عرب که موضعگیری آنها با توجه به ساختار خاص جامعه خاورمیانه می‌تواند در پیشبرد یک راهبرد حایز اهمیت باشد، نتوانسته‌اند چنین نقشی را عهده دار شوند. این گروه که در جوامع پیشرفته، بخش جدایی ناپذیر دموکراسی به شمار

می آیند، در جوامع عرب همه آنها به علت فراهم نبودن فضای عمومی اعم از ملی، دموکراتیک، چپ و حتی اسلامی، در بحرانی مزمن به سر می برند. به علت فراهم نبودن فضای عمومی برای تمرین رقابت مسالمت آمیز سیاسی و جلب افکار عمومی در جهت اتخاذ تصمیم و ترمیم خط مشی، در شیوه تعامل و تبادل سیاسی در جهان عرب، این فرصت برای احزاب و گروههای مخالف با عملکرد هیأت حاکمه فراهم نیامد تا به خودشناسی بهتر برسند. به همین دلیل، آنها نتوانستند در مسیر درست تری گام بردارند و نهادینه تر و دموکراتیک تر عمل کنند و بیندیشند. دوری و عدم درک معقول از تحولات جامعه و جزم گرایی فکری موجب شده اپوزیسیون عرب، دچار تبعیت سیاسی شود که به سه شکل ظهور می نماید: ۱. پیروی از نظام حاکم؛ ۲. پیروی از نظامهای خارجی؛ ۳. پیروی از گروه گرایی داخلی. افزون بر این، وجود احزاب سیاسی با پشتوانه قبیله ای یا عشیره ای، ساختار متکی بر عصیتهای قومی-قبیله ای را همچنان باقی گذارده است. با توجه به فضای حاکم بر کشورهای عربی، زمینه نظریه پردازی به شدت سنتی است.

در حالی که شرایط جدید، زمینه ای مدرن را جست و جو می کند. عبدالله بلقزین،^{۱۱} با طرح این پرسش که چه باید کرد؟ به ایجاد یک گفتمان سیاسی جدید می پردازد و ابراز می کند که احزاب و روشنفکران باید در راه رسیدن به اهداف راهبردی خود در معرض ارزیابی افکار عمومی قرار گیرند. به نظر او، آنها بایستی قواعد مورد پذیرش جوامع پیشرفته را که بر سه اصل عقلانیت، تاریخ و واقعیت جامعه مبتنی است، تمرین کنند و به تجدید نظر در ساختار خویش و ایجاد تحول در سامان دهی روی آورند. به هر صورت سرنگونی طالبان پس از عملیات نظامی آمریکا در افغانستان با اظهار نظرهای دشمنانه پاره ای از اسلام گرایان افراطی طرفدار بن لادن بر علیه جورج بوش و دیگر بازیگران آن کشور روبه رو شد. همه این تحركات را نمونه ای آشکار از دشمنی علیه اسلام، مسلمانان و تمدن اسلامی ارزیابی کردند. بنابراین، باید دانست که این گونه مواضع از سوی گروههای رادیکال مسلمان و حتی مسیحی، هیچ گاه بیانگر خط مشی همه مردم جوامع یاد شده نبوده است. تا جایی که برخی از پژوهشگران مسایل اسلامی نیز در رابطه با نظریاتی که منجر به مناقشات جدلی و ستیزه جویانه گردید،

هشدار دادند و امکان هرگونه رویارویی میان اسلام و باختر زمین را در این باره انکار کردند. در مجموع، بیشتر مسلمانان، مخالفت جدی با عملیات ضد طالبان و القاعده به عمل نیاوردند.

بحث اصلی

خاورمیانه، منطقه ای است که در آن روحیه تقابل همچنان قوی است و ایدئولوژیهای سکولار رقیب با شکست روبه رو شده اند و هیچ یک از دولتهای منطقه نتوانسته اند فرهنگ سیاسی سکولاری ایجاد کنند که موجب تکثرگرایی مؤثر گردد. پان عربیسم، سوسیالیسم، کاپیتالیسم و مارکسیسم همگی در فراهم آوردن پیشرفت و بر طرف کردن نیازهای اجتماعی ناتوان مانده اند و روی آوردن به ساختارهای سنتی تر و بیشتر مذهبی در این منطقه، واقعیتی است که تعجب آور نیست. اما نمی توان به صراحت پذیرفت که این گرایش راه حل معناداری پیش روی مشکلات قرار دهد. منطق جهانی بر افزایش ثروت ملی کشورها و نهاد سازیهای پایدار میان دولت و ملت تأکید دارد. لکن این فرآیند در منطقه خاورمیانه ضعیف است، زیرا لایه های متناقض فرهنگی و فکری در هر کشور این منطقه به گونه ای است که فرآیندهای اجماع سازی را برای تدوین راهبرد ملی، شفاف شدن افق سیاسی و مشی مدیریتی با مشکل روبه رو می کند. چنانچه کشورهای خاورمیانه زمینه انطباق میان امکانات و مقدرات و همچنین جهت گیریهای معقول و سازنده را به وجود نیاورند، طبعاً گرفتار مشکلات و نارساییهای ساختاری بسیاری خواهند شد و این شرایط شکاف میان اهداف طبیعی و مقاصد حکومت کنندگان را افزون خواهد کرد.

در عصر جهانی شدن، منطقه خاورمیانه با مقولاتی روبه رو است که نمی توان برای آنها مرز مشخصی تعیین کرد. امنیت و هویت و به تبع آنها، مقولاتی مانند مشروعیت، دیگر محدود به مرزهای ملی نیست، بلکه به موارد جدیدی بستگی یافته که پژوهشگران را گریزی از مطالعه آن موارد نمی باشد. هم اکنون، پیدایش مسایلی چون جهانی شدن، جنبشهای اجتماعی، حرکتهای تروریستی و ضد تروریستی موجب شده که «بقا و امنیت» - که مهمترین مسئله رژیمهای حاکم در این منطقه است - دچار بحران شود. به طوری که هر کشور در اطراف خود

طیفی از نا آرامی و بی ثباتی مشاهده می کند. از این رو، بخش قابل توجهی از نیرو و امکانات صرف دفع آفات منطقه ای می گردد. این اوضاع بی ثبات، پیشرفت در منطقه را به تأخیر انداخته است. در صحنه کنش و واکنشهای متقابل قدرتهای جهانی، خاورمیانه به جهت تأثیراتش بر امنیت بین المللی، از جایگاه ویژه ای برخوردار است. ولی بروز تغییرات اساسی در وضعیت ژئوپولیتیک این منطقه محتمل به نظر می آید و شاید در آینده ای نه چندان دور، قدرت نظامی و موقعیت ژئوپولیتیک این کشورها محدود شود و نقض حاکمیت ملی و یکپارچگی سرزمینی و تغییر رژیمها با استفاده از ابزار نظامی قابل تصور باشد، زیرا توسعه و ترویج مدل حکومتی مبتنی بر لیبرالیسم در خاورمیانه در دستور کار برخی قدرتها قرار دارد. بدین ترتیب، بیم آن می رود که نظم جدیدی در منطقه شکل گیرد که لزوماً مطلوب ملتها نیست.

ممالک اسلامی و در صدر آنها خاورمیانه، از آن رو که خیزشگاه عاملان حملات تروریستی به ویژه حمله یازدهم سپتامبر به شمار آمده اند، بیش از همه مورد توجه دولت آمریکا قرار گرفته اند، به طوری که آن کشور مبادرت به اعلان جنگی تمام عیار علیه تروریسم کرده است. به باور آمریکایی ها، ساقط کردن نظامهای سیاسی دیکتاتور مآب، مانند عراق پیشین و استقرار رژیمهای دموکراتیک در این منطقه، هم موج دموکراسی آن را به سایر کشورها می کشاند و هم بر درگیری اسرائیل و فلسطین، تأثیرات مثبت گذاشته و زمینه را در جهت حل و فصل بحران نهایی آن فراهم می کند. اصولاً سیاست سنتی آمریکا در تحمیل رژیمهای غیرلیبرال در خاورمیانه ناموفق ارزیابی می گردد. بدین جهت آماده پذیرش مخاطرات ناشی از دگرگون کردن حکومتهایی از این دست می باشد؛ چنان که اقدام نظامی در عراق، این موضوع را نشان داد. بنابراین، با صراحت می توان گفت که اغتشاش بر خاورمیانه و در بعدی وسیعتر بر جهان اسلام سایه افکنده است.^{۱۲} خاورمیانه در هزاره نوین همچنان از اهمیت پیشین خود برخوردار است. بنابراین، در مصائب ناشی از تحولات غیرمنتظره دست به گریبان بوده و دچار ناپیوستگیهای بسیاری خواهد بود. نظامهای - سیاسی و اجتماعی سنتی در سرتاسر این سرزمین، شکاف برداشته و رو به اضمحلال و گسست می روند و در حال افول هستند. مراکز و شبکه های فرهنگی و ارزشی به مثابه پشتوانه جامعه از هم می گسلند. این دگرگونیها با

ترکیبی از سنت و مدرنیته بروز می کند که در عمل از نیروهای باختر زمین ریشه می گیرند و بی وقفه اثرات مخرب خود را قوام می بخشند.^{۱۳}

به دلیل تقابل فرهنگ خاورمیانه با ساختار سازی و نهادسازی، حل و فصل مسایل و فرهنگ مدیریت سیاسی بیشتر متمرکز، فردی و غیر شورایی است. این شکل از فلسفه دولتمردی در دوران استعمار کهن که مبارزه مسلحانه لازم بود - کارآیی داشت، نه در دوران دیپلماسی. اصولاً فرهنگ بومی معتقد به حفظ ارزشها، زمانی جذابیت می یابد که به موازات آن سیستم اقتصادی و اجتماعی کارآمدی در آن جامعه ایجاد نماید. فرهنگ خاورمیانه به سبب آن که ذهنیت توأم با قالبهای منسوخ و از پیش تعیین شده را ملاک قرار می دهد، ضرورتی برای مطالعه و تغییر وضعیت کهن نمی یابد - گرچه عملکرد نادرست و پیشینه غیراخلاقی باختر زمین در این منطقه نیز سبب تقویت این نوع فرهنگ می شود - بنابراین، پیوسته اوضاع جدید را با تلقیات گذشته پیش می برد و در سطح کلان، زیانهای جبران ناپذیر را به بار می آورد. گرچه ممکن است در سطح خرد، چنین رهیافتی اندک باشد. با آن که نوع روابط باختر زمین با خاورمیانه سودجویانه و غیرعادلانه بوده و محکوم است، اما از آنجا که مربوط به زمان گذشته است، نباید محور مناسبات جدید و شرایط کنونی قرار گیرد. کل منطقه خاورمیانه مشکل توسعه نیافتگی دارد و به علت وجود هویت فرهنگی قوی، آمادگی ادغام با فرهنگ جهانی را ندارد. در حالی که ساکنان این منطقه علاقه به ایجاد همزیستی مسالمت آمیز با جهان دارند، رویکرد گروههای مسلمان رادیکال نسبت به ارزشهای لیبرال دموکراسی باعث دفع سایر جریانهای فکری و نفی فلسفه آنها می گردد. این تفکر برقراری هر نوع ارتباط سازنده را ناممکن می سازد. شاید عمده ترین دلیل روی گردانی از برخی مجموعه های تمدنی باختر زمین آن باشد که بومیان این منطقه در فهم علمی تحولات بین المللی مشکل دارند. در حالی که اگر در جوامع خاورمیانه، مباحثی مانند جامعه مدنی، توسعه اقتصادی تحول فرهنگی وجود دارد، عموم اینها، روندهای جهانی هستند. به نظر می رسد چارچوب مطلوب شناخت، جمع معقول باورها و ارزشهای داخلی از یک سو و درک و به کارگیری درست و تدریجی تحولات جهانی از سوی دیگر باشد.^{۱۴}

راهبردهای امنیتی آمریکا در خاورمیانه

آنچه تقابل آمریکا - خاورمیانه را تداوم خواهد بخشید، منطق نظام سیاسی آمریکا است که در صدد تأمین منافع، یکجانبه گرایی و برخورد با معارضین است. از طرفی تعارض فرهنگ سیاسی منطقه خاورمیانه نیز به این رویارویی دامن می زند. از آنجا که نقش آمریکا در این منطقه، یک نقش مسلط بوده و آن کشور از قدرت و نفوذ بی اندازه ای در جهان برخوردار است و منطقه نیز شرایط ویژه خود را دارد، بنابراین، سیاستهای خاورمیانه ای آمریکا اساسی می باشد و این منطقه از لحاظ اقتصادی و سیاسی، تحت الشعاع سیاست خارجی و سیاست اقتصادی آمریکا بوده و آن کشور توان حاکمیت سیاسی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی بر منطقه را دارد. بنابراین، بازیگر اصلی به شمار می آید و دیگران تحت الشعاع هستند.

۳۵

منطقه خاورمیانه به سه دلیل طی دهه آینده در اولویت سیاست خارجی آمریکا قرار می گیرد و این کشورها باید در تدوین راهبرد منطقه ای خود این واقعیت را مورد توجه قرار دهند. دلایل فوق، عبارتند از: ۱. روابط تنگاتنگ آمریکا با اسرائیل؛ ۲. روابط نزدیک آمریکا با ممالک استراتژیک عرب؛ ۳. ارزش و اهمیت منطقه به منظور بهره گیری از دیگر اولویتهای جهانی. عمده نگاه آمریکا به این منطقه در حوزه مسایل انرژی نهفته است و امنیت انرژی تحت الشعاع سیاستهای منطقه ای آن کشور قرار دارد. پس از نفت، امنیت اسرائیل قرار دارد که در مجموع دو ستون اصلی سیاست خارجی را تشکیل می دهند. از دلایل یاد شده به آسانی می توان چارچوب کلی راهبرد آمریکا را در خاورمیانه استنتاج کرد. درگیری اعراب - اسرائیل و رویکرد بنیادگرایان نسبت به آن نیز با این دو موضوع پیوندی وثیق دارد. در بند سوم دیپلماسی خاورمیانه ای آمریکا، سایر اولویتهای جهانی قرار می گیرد. آنچه منطقه مورد بحث را در سر لوحه اهداف استراتژیک آمریکا قرار می دهد و به سه مسئله کلیدی تروریسم، سلاحهای کشتار جمعی و نیز نفت ارتباط پیدا می کند. در عین حال، یک مجموعه عوامل تأثیر گذار در این سرزمین علاوه بر آنکه موجب پیچیدگی استراتژی آمریکا می گردد، پیوند نزدیکی با منازعه اعراب و اسرائیل دارد و حل مناقشه را پیچیده تر می کند. از جمله آنکه این منطقه مرکز ثقل اسلام و همچنین محل تلاقی سه دین الهی، یعنی اسلام، مسیحیت و یهودیت است.

♦ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

گذشته از آن، گسل تمدنی مورد توجه ساموئل هانتینگتون در خاورمیانه، به مثابه پلی میان آسیا (بوداییسم) و اروپا (مسیحیت) به روشنی دیده می شود. آمریکا در خاورمیانه با یک پارادوکس روبه رو است. چنان که بعضی از کشورها بیشتر با این پارادوکس دست به گریبان هستند، اما قادر نیستند در حد مطلوب این پارادوکس را مدیریت نمایند. ولی آمریکا به جهت توان و قدرت زاید الوصف در نظام بین الملل می تواند چنین کاری را انجام دهد. حال چنانچه این تناقض را در دو اصل «امنیت» و «ثروت» توصیف نماییم، به یقین می توان گفت که جمع هر دو برای آمریکا غیرممکن است و اگر این کشور نخواهد امنیت مطلوب خود را برقرار کند باید تا حدودی از کسب ثروت در این منطقه صرف نظر نماید.^{۱۵}

فرصتها و تهدیدها

خاورمیانه برای آمریکا می تواند هم فرصت باشد و هم تهدید. گرچه این کشور تاکنون با بهره برداری از دو جنگ خلیج فارس و استفاده از فرصتهای یازدهم سپتامبر به منظور حضور بیشتر در مناطق استراتژیک این منطقه و آسیای مرکزی، از تهدیدات خاورمیانه جهت فرصت سازی بهره گرفته و قصد دارد خاورمیانه را به عنوان کانون بحران برای جهان سرمایه داری و نظام صنعتی جلوه دهد تا بدین طریق موقعیت مسلط خود را در نظام بین المللی تثبیت نماید. بنابراین، بزرگ نمایی چالشهای این منطقه و خطراتی که صلح و امنیت جهانی را تهدید می کند، محورهای اصلی سیاست خارجی آمریکا را برای کامیابی بیشتر تشکیل می دهد. با توجه به این نکته به نظر می رسد که چون پتانسیل فرصت سازی ایران و عراق از طریق بزرگ نمایی تهدیدات این دو کشور از سوی آمریکا در حد بالایی قرار دارد و هر دو نیز در منطقه بحران خیز واقع شده اند، بنابراین، در برابر آنها به چنین اقداماتی دست می زند. ولی به عنوان مثال، در مورد کره شمالی سیاست متفاوتی پیش می گیرد و به حل و فصل مسایل خود با آن کشور می پردازد، زیرا فاقد آن شرایط است و آمریکا در آن کشور سرمایه گذاری موفق نخواهد داشت.

تجربه آمریکا در افغانستان پس از یازدهم سپتامبر، وضعیت جدید ساختار قدرت در

سطح بین‌المللی پس از برکناری حکومت بعث عراق، ناتوانی و بی‌تفاوتی ممالک اروپایی و روسیه و سرانجام سکوت و عدم تکوین حقوق بین‌الملل در برابر این جریان‌ها، فرصت‌های خوبی را برای تثبیت مبانی سیاسی یکجانبه‌گرایی آمریکا در منطقه و جهان فراهم آورد و موجب افزایش بی‌سابقه برتری آن کشور گردید.^{۱۶} شواهد، گویای آن است که آمریکا با تحکیم سلطه خود بر منطق استراتژیک خلیج فارس، تصمیم دارد از آن به عنوان اهرم فشار علیه اتحادیه اروپا و ژاپن که وابستگی مفراطی به نفت منطقه دارند، بهره‌برداری کند و بدین وسیله آنها را با اهداف سیاست خارجی خود همسو سازد. لکن حضور موفقیت‌آمیز آمریکایی‌ها در عرصه جهانی به پارامترهای زیر بستگی دارد: برای تحقق افکار استراتژیست‌های نومحافظه‌کار واشنگتن، استمرار حیات سیاسی دولت جورج دبلیو بوش شرط لازم به نظر می‌رسد. بنابراین، پیروزی در انتخابات نوامبر ۲۰۰۴ برای این تیم، دستاوردی بزرگ بود. از سوی دیگر، راهبرد محافظه‌کاران جدید آمریکا مبنی بر اولویت دادن به منافع ملی، تلاش برای کسب رهبری جهانی و نادیده انگاشتن مقررات بین‌المللی، موجب یک چالش جدی میان آمریکا با اروپا و سازمان‌های بین‌المللی گردیده است.

ترجیح منافع ملی بر مصالح جهانی، خروج از تعهدات بین‌المللی، بی‌اعتنایی نسبت به نقش و مشارکت متحدان سابق و ادعای فرماندهی تحولات جهانی، زمینه‌های جدیدی هستند که شرایط لازم را برای رویارویی طرفداران چندقطبی شدن جهان با نومحافظه‌کاران آمریکا فراهم آورده‌اند. افزون بر آنها، حمایت‌های یکجانبه بوش از سیاست‌های سرکوب‌گرانه دولت اسراییل در سرزمین‌های اشغالی و دخالت‌های نابه‌جای وی در مسایل داخلی فلسطین، تشدید احساسات ضد آمریکایی در جهان اسلام در نتیجه نهادینه شدن رادیکالیسم اسلامی را به دنبال آورد که از جمله عوامل تهدید کننده منافع آمریکا در منطقه به شمار می‌رود. گروه‌های بنیادگرای افراطی اسلامی، مانند القاعده در گذشته با توجه به همین سیاست‌ها، عملیات خشونت‌بار خود در آفریقا، یمن و نیویورک را توجیه می‌کردند. توفیق کاخ سفید در مدیریت این بحران است و در صورتی قرین موفقیت خواهد بود که اقدامات زیر را صورت دهد:

۱. با روند تحولات بین‌المللی تعامل نماید؛ ۲. قوانین پذیرفته شده جهانی را مشی اصول

سیاست خارجی خود قرار دهد؛ ۳. منافع ملی را در قالب منافع بین‌المللی تعریف نماید؛ ۴. انگیزه تعرض به کشورهای مخالف را از بین ببرد؛ ۵. از ایجاد تنش و خشونت پرهیزد؛ ۶. در مناسبات اقتصادی، در عین حال که پشتیبانی شرکت‌های متنفذ و ثروتمند داخلی را حفظ می‌نماید، مصالح جهانی را بر منافع ملی ترجیح دهد.^{۱۷}

همان‌گونه که پیش از این ملاحظه شد، آمریکا به اعلان جنگی تمام‌عیار علیه تروریسم مبادرت کرده است. قطع نظر از اینکه موفقیت چنین سیاستی تا اندازه زیادی با تردید مواجه است، اکنون زمان آن رسیده آن کشور به بازنگری در سیاستها و جایگاه خود در جهان بپردازد. راهمایی وجود دارد که برپایه آن رهبران آمریکا می‌توانند تصمیم‌گیریهای جدید خود را بنا نهند. نخست درک ماهیت جهانی است که در میانه تغییرات بنیادین گرفتار آمده است و نظم و ثبات روز به روز در حال افول بوده و ناپیوستگی بر آن غالب می‌باشد. مفروض اساسی اتخاذ سیاست آمریکا باید مبتنی بر «تغییر» باشد. آنچه تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی آمریکا باید آشکارا به آن تمسک جویند، پروسه دیپلماسی بازدارندگی است که در بهترین تعریف، عبارت است از: استفاده از تکنیکهای دیپلماسی به منظور جلوگیری از ستیزهای در حال ظهور و در صورت ظهور، جلوگیری از سرایت آن به عملیات نظامی و در صورت ناکامی، ممانعت از گسترده شدن این برخوردهای نظامی. دوم، منافع آمریکا اقتضا می‌کند مذاهب و فرهنگهای دیگر را در اصول سیاست خارجی خود لحاظ نماید و پیش از آنکه همه گروههای اسلامی را در یک مقوله واحد با عنوان بنیادگرایی اسلامی به حساب آورد، بین فرقه‌ها و طیفهای مختلف آن تفاوت قایل شود. بنابراین، باید آگاهی خود را درباره جهانی که خود در آن عضویت دارد، افزایش دهد. سوم، تصمیم‌گیرندگان سیاست کاخ سفید باید خاورمیانه را به عنوان نظامی که در آن بسیاری از فرهنگها، ظریف و پیچیده هستند و اتفاقات سیاسی در همدیگر گره خورده‌اند، مورد بررسی و ارزیابی دوباره قرار دهند و به رغم قدرت خارق‌العاده این کشور در گستره جهانی، درک ابتدایی از دیپلماسی یا جنگ نظامی را مشی خود قرار ندهند. بنابراین، باید تأکید و پافشاری خود را بر استفاده از نیروی نظامی و تقدیس جنگ که از زمان حمله یازدهم سپتامبر، بر رسانه‌های گروهی و دولت این کشور سایه افکنده است، مورد

بازبینی قرار دهد.^{۱۸} بدین سان، رفتار سنجیده آمریکا در برابر کشورهای اسلامی، اسلام و مسلمانان، یکی از شرایط اصلی کاهش رویارویی یا فراهم ساختن زمینه‌های آن میان مسلمانان و آن کشور است. در صورت تحقق این اقدامات، می‌توان تصویر روشنی را برای محافظه کاران تجدید نظر طلب و همچنین مناسبات آمریکا با سایر کشورهای جهان، به ویژه متحدان اروپایی واشنگتن ترسیم کرد. در غیر این صورت، جهان به سوی نوعی ائتلاف میان کشورهای مخالف تک جانبه گرایی سوق یافته و چالشهای پیش رو با ممالک مخالف به تدریج موجب کاهش پتانسیل بالقوه آن خواهد شد. در هر صورت، عدم تجدید نظر در سیاستهای حاکمان افراطی کاخ سفید می‌تواند چالش مهمی در روابط مسالمت آمیز میان آمریکا و جهان اسلام باشد و نمی‌تواند نوید بخش آینده خوبی برای محافظه کاران جدید تلقی گردد. با توجه به این نکات، آنچه بیش از هر چیز می‌تواند زمینه به وجود آوردن تضادهای شدید میان جهان اسلام و آمریکا را در خاورمیانه فراهم سازد، نه در متن جوامع اسلامی، بلکه در شیوه رفتار کشورهای باختر زمین - به ویژه آمریکا در برابر مسلمانان و منطقه خاورمیانه - رقم می‌خورد.^{۱۹}

روش مدیریت نخبگان با رهیافت یکجانبه گرایی آمریکا

آنچه مسلم است، رستاخیز خود آگاهی اسلامی، جنبشهای اسلامی و بازگشت هویت اسلامی تا حدودی در واکنش به تمامیت خواهی آمریکایی‌ها است و به عنوان یکی از مظاهر جدید فرهنگی و مذهبی در سیاستهای جهانی، مقابله اسلام گرایان با دولتهای سرکوبگر و همچنین رفتار خشونت آمیز با آمریکا است. علل این گونه برخوردهای خشونت آمیز در ذات اسلام نهفته نیست، بلکه مولود درک مسلمانان و هویت اسلامی آنان می‌باشد. بدیهی است که منشأ این تقابل گرایی و دشمنی نسبت به آمریکا، ناشی از استیلای آن کشور بر جهان و استمرار روابط تنگاتنگ با اسرائیل است. گرچه برخی از نابسامانیها و مشکلات کشورهای مسلمان از داخل همان سرزمینها سرچشمه می‌گیرد، مسایلی چون دولتهای فاسد و مستبد و نخبگانی وابسته که زمینه سلطه پذیری خود را آماده کرده و تنها به منافع خود توجه دارند - نه

منافع کل کشور - از این دست می باشند و به آمریکا که کنترل امور را به عهده دارد مربوط نمی شود. تضاد منافع، اختلافات عمیق فکری و وابستگیهای بیرونی گروههای نخبه در خاورمیانه، حاکی از تطویل حضور آمریکا به منظور بهره برداری بیشتر در عراق است. نخبگان به فرهنگهای سیاسی مختلفی در خاورمیانه و باختر زمین تعلق خاطر دارند و بینشهای متفاوتی نسبت به باختر زمین در این ممالک وجود دارد. بخشی از روشنفکران، باختر ستیزند. برخی شیفته باختر زمین هستند و بعضی به شدت جذب آن شده اند و شماری هم به سختی با آن سر عناد دارند. بنابراین، اجماع ملی و کلان نسبت به باختر زمین وجود ندارد و این مسئله خود، سامان دهی و عقلایی کردن نوع برخورد و مبارزه با دشمن را مختل می کند. اکنون تقابل ریشه ای آمریکا با اسلام «رادیکال»، با تخریب توان نظامی رادیکالیسم اسلامی و در نهایت، مقابله با توان فکری، سیاسی و تبلیغاتی آن از جمله هدفهای استراتژیک کاخ سفید به شمار می آید. با توجه به تحولات اخیر در ساختار قدرت بین المللی و در حاشیه قرار گرفتن قدرتهایی مانند اتحادیه اروپا، چین و روسیه و برعکس افزایش قدرت تصمیم گیری و سیاست گذاری آمریکا در کانونهای قدرت در سطح جهان، چنانچه تقارن منافع میان آمریکا - اسرائیل، همچنان ادامه یابد، راهبرد مقابله با ظرفیت نظامی رادیکالیسم اسلامی و نیز بازوی سیاسی و تبلیغاتی آن تداوم خواهد یافت. بنابراین، راهبردهای طراحی شده از سوی مسلمانان نیاستی در سطوح مختلف متناقض باشد. زیرا در این صورت، هزینه ای که بابت اجرای آن پرداخت می شود، بسیار گزاف خواهد بود. می توان راهبردهای چندمنظوره ای طراحی کرد که در سطوح مختلف، نتایج متفاوتی به همراه داشته باشد. فضای سیاسی جدید جهانی پیچیده است. به این معنا که متغیرهای بی شماری در آن با هم تعامل می کنند و نتایج بی شماری را به همراه می آورند. بنابراین، از این فرصتهای به وجود آمده باید بهره برداری کرد. نکته مهم در این رابطه، این است که رفتار حماسی در خاورمیانه، ریشه های عمیق دارد و توان نظامی و قدرت اقتصادی دنیای اسلام به گونه ای یک طرفه در اختیار باختر زمین است.

بحث اصلی

چگونه باید با دیدی یکپارچه با قرن ۲۱ روبه‌رو شویم؟ چگونه شکاف جهان اسلام و جهان یکپارچه را کاهش دهیم؟ چگونه از گذشته درس عبرت بگیریم و برای فرصتها و تهدیدهای آینده آماده شویم؟ روش مبارزه و برنامه ریزی با محافظه کاران تجدد طلب و سران اصلی سیاست گذار در آمریکا باید چگونه باشد؟ پرسشهایی از این دست در مکتب اسلام به عنوان یک ایدئولوژی جامعه جهانی که ادعا دارد پاسخی برای ناپیوستگیها و از هم گسیختگیهای موجود بر حسب قواعد و عرف خود دارد و از تجربه خوب هم در رویاروییها با چالشهای کنونی برخوردار است، وجود دارد که به طور مختصر آنها را بررسی می‌کنیم. همان گونه که تعالیم وحدت آفرین قرآن اعراب را از بند طایفه پرستی نجات داد، از نوگرایی اسلامی نیز انتظار می‌رود پیش از هر اقدام، تمام بندهای فرقه‌ای را بگسلد. به ویژه مقابله بر علیه سلطه باختر، بیش از همه وحدت مسلمین را صرف نظر از عقاید ثانویشان ضروری می‌سازد. در این باره، ارزشهای فکری مسلمین باید ماهیت پژوهشگرانه یابد، تا تلفیقی از کلیه فرق و دستجات اسلامی به وجود آید. دورهیافت اساسی برای مسلمانان در جهت رویارویی با این قبیل چالشها می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد؛ نخستین جهت آن ارایه پاسخها در برابر چالش رهیافت «اسلام ناب» است که از منظر مانفرد هالپرن، تحت عنوان «توتالیتریسم نوین اسلامی»^{۲۱} نامیده شده است. اسلام ناب در این دیدگاه محتوایی هزار ساله دارد که از بزرگان اسلام (سلفیه) الهام گرفته است. به عقیده محمد رشید رضا، معنای راستین اصول اسلامی را آن طور که در قرآن و احادیث آمده، فهمیده بودند. این جنبش، علت اساسی زوال اسلام را در غفلت مسلمانان از معنای راستین اسلام می‌داند و درک حقیقی شریعت را هم در گرو تقابل و خشونت با نیروهای خارجی می‌بیند. دومین پاسخ به چالش ناپیوستگیها را باید در پوشش آموزشهای نوگرایان جست‌وجو کرد و می‌توان به آن اسلام «اصلاح‌گرا» لقب داد. در این رهیافت، تساهل، عقلانیت و تعامل به جای نزاع و خشونت قرار می‌گیرد.^{۲۲}

در مقایسه بین دورهیافت اسلامی، اسلام ناب که به مثابه «بنیادگرایی اسلامی» به حساب آمده، یک جنبش ضد خارجی و در چشم انداز خود، ضد باختر زمین است و به طور

مشخص با آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت جهانی رو در رو قرار می‌گیرد، اما اسلام اصلاح طلب به نوعی به ترکیب با باختر زمین معتقد است و با فن آوری باختر زمین و به طور کلی مؤلفه‌های آن، نظام‌های سیاسی خود را تطبیق می‌دهد. در این رهیافت، خودشناسی، جهان‌شناسی و باختر شناسی به منظور رسیدن به اجماع ملی در این حوزه جغرافیایی توصیه می‌شود. باختر فلسفی و فنی در حاشیه قرار نمی‌گیرد. یعنی نگاه به باختر، تنها سیاسی و فهم باختر مصنوعی نیست. باید توجه کرد که ما با جهانی روبه‌رو هستیم که با قوانین و مرکزیت باختر شکل گرفته است. از تبلیغات و رسانه‌ها تا حوزه‌های اقتصادی، فرهنگی، آموزشی، تکنولوژی، تسلیحات و امنیت ملی که به شدت به ارتباطات بین‌المللی متصل است، نه ارتباطات منطقه‌ای. (منافع تأمین امنیت، منطقه‌ای نیستند). بنابراین، اصل کارآمدی و مشتقات آن در باختر زمین است و تنها در سایه کارآمدی می‌توان مسایل نسل‌نور را حل کرد تا امنیت مادی حاصل شود. قدرتمند شدن هم ظرفیت بالای اقتصادی را می‌طلبد که آن هم نزد باختر زمین است و بدون آن نمی‌توان به صورت تکنولوژیک در صحنه اقتصاد منطقه‌ای یا جهانی وارد شد. از آنجا که کل منطقه خاورمیانه از نظر سیاسی به معنای عام کلمه بحران زده است، چهره جدید امنیت در این منطقه به ارایه رهیافتی جامع اختصاص دارد تا بدان وسیله بتوان امنیت پایدار را با مهار تهدید برقرار کرد. از مطالب مزبور چنین بر می‌آید که مسلمانان باید برای تعریف از خود، نگاهی سنتی و بومی به گذشته، تاریخ، فلسفه، فرهنگ و ارزش‌های خویش داشته باشند. غرور تاریخ خود را با تحولات جهانی روز تطبیق دهند و برای حفظ حاکمیت از تعرض به جای منازعه و ستیز با دنیا، با جهان سهیم شوند. همچنین این مشارکت هم باید مبتنی بر عقلانیت باشد. اگر این اصل بر حاکمیت سیاسی تسلط یابد و به دنبال مدیریت معقول بر آن استوار گردد، حصول نتیجه و بهره‌وری افزون‌تر خواهد بود و هر چه نظام‌های داخلی خاورمیانه قویتر باشد، تقابل با دنیا کمتر و مسالمت بیشتر می‌شود. همچنین به منظور حفظ استقلال و تعیین راهبرد ملی، دولتهای منطقه باید با کانون مرکزیت جهانی (باختر) ارتباط منطقی برقرار نمایند. در این باره، سیاست‌مداران باید دیدگاه‌های مختلف را در چارچوب منطقی به صلاح مردم استخراج کنند. استمرار حیات سیاسی در این حوزه وسیع

جغرافیایی با سرمایه های کلانی که در زمینه فرهنگ، هنر و تاریخ در آن نهفته است، نیازمند همکاری و مشارکت با باختر است. به رغم تعارضاتی که میان فرهنگ باختر زمین و فرهنگ اسلامی احساس می شود، نباید باختر را با معیارهای عرفی و اخلاقی خود سنجید. با توجه به نظام ارزشی ملموسی که در خاورمیانه وجود دارد، می توان این سرمایه ها را تنها با تعامل، تبدیل به یک نظام اجتماعی نمود و مدل منطقه را از این منظر ساخت و به آسانی با منطق مدیریتی به تعامل نزدیک ساخت، زیرا در جهان فرامرزی، مسلمانان برای انتقال اندیشه های جهانشمولی خود به صلح نیاز دارند، در غیر این صورت تضاد دو فرهنگ همچنان باقی می ماند.^{۲۳}

چنانکه پیشتر اشاره شد، در منطقه خاورمیانه ماهیت نزاع با باختر زمین، فکری است و دو دیدگاه در دو قطب سیاسی و فکری متناقض رو در روی هم قرار دارند که انگیزه هرگونه امتیازدهی را از خود سلب می کنند. بنابراین، زمینه های تفاهم و رویکرد بین گفتمانی، توافق سازی و مذاکره کمتر امکان پذیر است و به تبع آن تنظیم مناسبات معقول و منطقی و تلاش در جهت تنش زدایی و اعتماد سازی بعید به نظر می رسد. از آنجا که تهدیدهای مدرن خاورمیانه، نظامی نیست و دولت هم مقتدرترین بازیگر میدان سیاست و جنگ به شمار نمی آید - بلکه عوامل و مسایل دیگری هم در تکوین و تداوم آن دخیل هستند - کشورهای این منطقه نیز باید همانند آمریکا در دو حوزه عملی و نظری، در صدد تبیین جایگاه خود در نظام بین الملل پس از یازدهم سپتامبر برآیند. راهکارهای مناسب غیرنظامی مقابله با آمریکا در شرایط کنونی می تواند به مجموعه ای از اقدامات سیاسی و دیپلماتیک اطلاق شود که در اینجا مورد بررسی دوباره قرار می دهیم. تجربه نشان می دهد که با توجه به سیاستهای تهاجمی آمریکا و رویکرد کاخ سفید و نیز راهبرد صهیونیسم بین المللی در برابر خاورمیانه در مقطع کنونی، برخورد انفعالی، عقب نشینی سیاسی و هرگونه تعامل مثبت با آمریکا، موجب تقویت مهاجم و ترغیب محافظه کاران جدید به ادامه سیاستهای تهاجمی می شود. البته عدم تعامل مثبت به معنای لزوم دشمنی و تقابل غیرضروری با آمریکا نمی تواند باشد. با توجه به اینکه بسیاری از کشورهای اروپا، آسیا و آفریقا با ادبیات مختلف و به صور گوناگون با دیکتاتوری جهانی مخالف

هستند، تلاش برای گسترش روابط با مخالفان سیاست یکجانبه‌گرایی - که کشورهای اروپایی و اکثریت ممالک جهان سوم را تشکیل می‌دهند و برای تأمین منافع خود، نظام چندقطبی را مرجح دانسته و طرفدار تعامل مسالمت‌آمیز با دنیا، پرهیز از جنگ و خشونت، تأکید بر گفت‌وگو برای حل اختلافات و اصالت بخشیدن به نهادهای بین‌المللی، به ویژه سازمان ملل متحد می‌باشند - مدل‌های بومی مناسب به نظر می‌رسند. چنانکه مسلمانان - نه حکومت‌های اسلامی - پس از صدر اسلام، توانایی خویش را در شکوفایی و تمدن‌سازی ثابت کردند و توانستند نهادهای اجتماعی و مدنی مستقل از دستگاه‌های حکومتی به وجود آورند که بخش‌های مهم و مختلف آن یعنی آموزشی، اجتماعی، اقتصادی، دینی، فرهنگی و نظامی فعال بود. به هر حال توجه و تمرکز به ایجاد رابطه با قطب‌های سیاسی و اقتصادی دنیا حایز اهمیت است.^{۲۴} زیرا ریشه‌های حزبی در خاورمیانه ضعیف است.

نظر به پیچیدگی تعاملات در عصر جهانی شدن، طبیعی است که مدیریت پیچیده نیازمند کسانی است که قادر به فعالیت در محیط‌های پیچیده باشند. در اینجا شایسته است که از واژه «الیت» نام برده شود. با عنایت به آنچه گفته شد، در عرصه بازیگری بین دولتی در آینده، مسئولیت اصلی هدایت و تحول در این خطه جغرافیایی در اختیار مردان سیاسی و سیاستمداران دور اندیش و نخبگان منطقه می‌باشد که با تأثیرگذاری بر دولت‌های خود، درون این کشورها را با ایجاد نهادهای پایدار و قاعده‌مند و تربیت انسان‌های پرتلاش و قوی بسازند و فرهنگ و سنت‌های غنی «جامعه مدنی اسلامی» را با تشکیل و تقسیم احزاب، معنادار کنند، تا افراد در قالب یک حزب، گرایش فرهنگی خود را بیابند. باید مجموعه‌ای از کارشناسان و تحلیل‌گران مسایل آمریکا و منطقه خاورمیانه به تبیین وضعیت کنونی اقدام کرده، راه کارهای عملی برای تصمیم‌گیری ارائه کنند. یعنی راهبرد جدید امنیت ملی آمریکا، مورد بحث مقامات و محافل سیاسی قرار گیرد، زیرا آگاهی دادن به مسئولین نظام سیاسی از شیوه فرصت‌سازی آمریکا، اهمیت به سزایی دارد. نخبگان باید یک شناخت عقلی از وضعیت داخلی و بین‌المللی داشته باشند، زیرا از مسیر آرمانها نمی‌توان به فرآیند شناخت وارد شد، بلکه باید وضعیت عینی خود را با مبانی عقلی، آماری و علمی مورد مطالعه قرار داد. همین طور وضعیت جهانی

را نه بر پایه آرزوها، بلکه بر پایه آنچه در دنیا اتفاق می افتد، بررسی کرد. شناخت داخلی، تحت الشعاع شناخت جهانی است. اگر روشنفکران خاورمیانه ای بخواهند وضعیت مطالعاتی و پژوهشی خود را با معیارهای داخلی کشور خود محک بزنند، رشد نمی کنند. در این عصر بهترین مکانیسم محک زدن، تحولات جهانی است. روشنفکران باید از تلاش آمریکا برای مساوی جلوه دادن اسلام گرایی و تروریسم جلوگیری کنند. این کار می تواند به طرق مختلف صورت پذیرد. نخست، موضع اسلام در برابر ترور تبیین شود. سپس اعلام شود که عناصر تروریستی محدود به اسلام نیستند، بلکه در کلیه ادیان افرادی با عقاید افراطی وجود دارند که مبادرت به اعمال خشونت آمیز می نمایند. می توان با ارایه ادله و براهین فقهی تصریح کرد که هیچ سنخیتی هم به لحاظ روش و هم از حیث عقیده میان اسلام و طالبان وجود ندارد. به این ترتیب، نخبگان باید تلقیات خود را از پدیده جنگ، تقابل، مبارزه و رویارویی مورد تجدید نظر و بازبینی قرار دهند و معیارهایی را در نظر گیرند که با شرایط جهانی منطبق باشد. البته تحقق این شرایط، محتاج روحیه سازگاری و تعامل است که درونی و پایدار بوده از تقلید کورکورانه از پارادایمهای باختر زمین اجتناب ورزد. در چنین شرایطی، مصالحه و تفاهم در تعامل با ملتها و دولتها به جای تحکم سیاسی قرار می گیرد و زمینه برای خنثی کردن ریشه های بنیادگرایی و تقابل منطقی با یکجانبه گرایی آمریکا میسر می گردد.^{۲۵} با توجه به این نکات در حالی که مسلمانان جهان دوران بسیار حساسی را می گذرانند و دچار مشکلات فراوان سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و از هم گسیختگی هستند، تا زمانی که نتوانند مسایل خود را خردمندانه حل کنند، نخواهند توانست بر فرآیندهای جهانی و مناسبات بین المللی اثر بگذارند.

نتیجه گیری

سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ سرد، همانند زمان جنگ سرد بر محور «مهار جدید» قرار گرفت و کشورها به دو دسته مخالف یا دشمن و متحد یا دوست تقسیم شدند. در نظام بین الملل تک قطبی - چنانچه احساس نیاز به تضمین امنیتی قدرت برتر شود - تنها یک

گزینه وجود دارد، آن هم همراهی و همسویی با آن تک قطب است. استفاده از فرصت در این برهه به معنای تقویت روابط نهادهای بین المللی و کشورهای مخالف تک قطبی شدن و ممانعت از ایجاد شکاف توسط آمریکا و دستگاههای تبلیغاتی صهیونیسم، میان کشورهای خاورمیانه، کشورهای دوست و تشکیلات جهانی می تواند باشد. دیپلماسی فعال شفافیت مواضع، تبادل هیأتها، ادامه گفت و گو و تقویت مشترکات - البته با حفظ اصول - می تواند موجب افزایش نفوذ ممالک خاورمیانه در جبهه مخالف یکجانبه گرایی و حتی تقویت این جبهه باشد و در مقطعی باعث انزوای بین المللی آمریکا گردد. در این نوشتار به بررسی نحوه تعامل نخبگان خاورمیانه با هژمونی آمریکا پرداخته و مدعی شدیم که نخست سیاست خارجی آمریکا، نقش فزاینده ای در سمت گیریهای سیاست خارجی جهان اسلام در سالهای گذشته داشته و دوم اینکه رادیکالیسم اسلامی (جنبش سلفیه) - به ویژه پس از رویدادهای یازدهم سپتامبر - محیط جدیدی را به وجود آورده که چالشهای متعددی در منطقه خاورمیانه ایجاد نموده است. از دید این نوشتار، روش مدیریت نخبگان در برابر رهیافت یکجانبه گرایی آمریکا، در گرو تقابل و خشونت نیست، بلکه تساهل و مشارکت مبتنی بر عقلانیت و تعامل به جای نزاع و خشونت قرار می گیرد. در این زمینه، روشنفکران باید نخست تلقیات خود را از پدیده جنگ، تقابل و رویارویی مورد بازبینی قرار دهند، دوم اینکه، با تأثیر گذاری بر دولتهای خود، درون این کشورها را با ایجاد نهادهای پایدار و قانونمند قوی سازند. از طرفی دولتهای منطقه نیز باید با تعامل گرایی با نهادهای جهانی و گسترش همکاریهای بین المللی، این منطقه را در رویارویی با تهدیدهای احتمالی یاری کرده، باعث افزایش اختلافات آمریکا با کشورهای مخالف یکجانبه گرایی گردند. این پژوهش بر این باور است که قدرت آمریکا نیز در سایه تعامل با دنیا افزایش می یابد. در این صورت، روحیه تهاجمی کشور به تدریج تغییر کرده، با تن دادن به معیارهای بین المللی، مشروعیت جهانی می یابد. به هر روی، خاورمیانه در تعاملات و تعارضات خود با آمریکا در شرایط حساسی قرار دارد و نیازمند آن است که با ایجاد شیوه های مطلوب مدیریتی، روشهایی را برگزیند که کمترین هزینه را در برداشته باشد. □

پاورقیها:

۱. جی جان ایکنبری، تنها ابر قدرت جهان (هژمونی آمریکا در قرن ۲۱)، ترجمه عظیم فضلی پور، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۲، ص ۱.
۲. روزنامه اطلاعات، ۱۷ مهر ۱۳۷۴.
۳. مجتبی امیری وحید، «آمریکا در جهان معاصر»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هفدهم، شماره هفتم و هشتم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۲، ص ۳۳-۳۰.
4. Chritopher Layne, "Offshore Balancing Revisited," *Washington Quarterly*, Spring 2002, Vol. 25, No. 2, p. 237.

همچنین نگاه کنید به:

- Kostas Ifantis, "Undrestanding International Politics After 11th Sep, Terrorist Attacks," *Perception*, March-May, 2002, pp. 100-150.
5. Michale Desch, "Culture Clash," *International Security*, Summer 1998, Vol. 23, No.1, pp. 141-150.
۶. غسان العزی، ۱۱ ایلول ۲۰۰۱ و التصادم الدولی: تغییرات مفهومیه محتمله، شوون الاوسط، شتاء ۲۰۰۲، رقم ۱۰۵، ص ص ۲۲-۴۵.
۷. اصغر افتخاری، «تأثیر امنیت رخداد یازدهم سپتامبر: دیدگاهها و تحلیلهها»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۸۱، ص ص ۱۴۱-۱۴۰.
۸. محسن پاک آیین، رساله ای در شناخت نومحافظه کاران آمریکا، محمدغفوری، در دست چاپ، ریزن یکمی، اداره کل آموزش و توسعه نیروی انسانی، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳، ص ص ۷۴-۷۱.
۹. چشم انداز بیشتر این نظریات را در زیر جست وجو کنید.
- Jailan Halawi, "A Forbiden Alliance?" *Al-Ahram Weekley*, No. 552, September2001, pp. 20-26.
10. *Hamshahri*, Internet Version of Tehran's Persian Daily, p.1
۱۱. استاد فلسفه در دانشگاه حسن دوم، در شهر دارالبیضاء مراکش. وی در کتاب اپوزیسیون و حکومت در جهان عرب: بحران اپوزیسیون سیاسی اعراب، به اهمیت اپوزیسیون سیاسی در جوامع پیشرفته اشاره می کند و با توجه به نگرش منفی حکومتهای عربی نسبت به اپوزیسیون، تنها راه رسیدن به قدرت را در این ممالک استفاده از زور و خشونت و اقدام به کودتای نظامی می داند.
12. Boutros Ghali, "Chalenges of Preventive Diplomacy," In Kevin M. Cahil, *Preventive Diplomacy: Stopping Wars Before the Start*, New York: Basic Books, 1996, pp. 16-18.
۱۳. جیمز بیل، «سیاست منسجم: ایالات متحده و خاورمیانه»، ترجمه مهدی نجف زاده، گاهنامه برداشت دوم، مرکز بررسیهای استراتژیک ریاست جمهوری، شماره ۱، تابستان ۱۳۸۲، ص ص ۱۷۱-۱۶۲.
۱۴. محمود سریع القلم، عقلانیت و آینده توسعه یافتگی ایران، تهران: مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۸۰، ص ص مختلف.
۱۵. معاونت سیاست خارجی، «جایگاه خاورمیانه در استراتژی امنیت ملی آمریکا و منافع ملی ایران»، گاهنامه برداشت اول، مرکز بررسیهای استراتژیک ریاست جمهوری، سال اول، شماره ۵، مهر ۱۳۸۱، ص ص ۹۰-۸۹.

۱۶. همان، ص ۹۱-۹۰.
۱۷. محسن پاک آیین، پیشین، ص ۱۰۵-۱۰۴.
۱۸. مهدی نجف زاده، پیشین، ص ۱۷۷-۱۷۴.
۱۹. محسن پاک آیین، پیشین.
۲۰. محمود سریع القلم، «عراق جدید، خاورمیانه جدید: پی آمدهای نظری برای ایران»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال نهم، شماره ۴، ص ص مختلف.
21. Halpern, *The Politics of Social Change in Middle East and North Africa*, Princeton: Princeton University Press, 1963, pp. 134-136.
۲۲. نوگرایی اسلامی، با مفاهیمی چون «لیبرالیسم اسلامی» یا «مدرنیسم اسلامی» نامیده شده است. جهت کسب اطلاعات مفید پیرامون این جنبش رجوع کنید به:
- W. Montgomery Watt, *Islamic Fundamentalism and Modernity*, London; Routledge, 1988, Leonard Binder, *Islamic Liberalism*, Chicago: Chicago University Press, 1988; and John L. Esposito (ed.), *Voices of Resurgent Islam*, New York: Oxford University Press, 1988.
۲۳. عقلانیت و آینده توسعه یافتگی ایران، پیشین، ص ۲۷۸-۲۶۷.
۲۴. محسن پاک آیین، پیشین، ص ص مختلف.
۲۵. محمود سریع القلم، عقلانیت و آینده توسعه یافتگی ایران، پیشین، ص ص مختلف.